**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010930**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت سر این بود که آیا منذور الصدقة که در اثناء سال نذرش فعلی بشود آیا این شخص مانع تعلق زکات می‌شود یا نه؟ نذر اگر به نحو مطلق باشد گفته باشد همینجوری بگوید لله علیَّ صدقة و متعلق صدقه‌اش هم عین زکوی باشد ما عرض کردیم که از روایات استفاده می‌شود که در صدقه قبول شرط نیست، در صدقه قبض شرط نیست، طبیعتاً از ملک شخص خارج می‌شود به ملک، آن جایی که رضایت منذور له باشد به ملک منذور له در می‌آید، اگر هم کلی باشد که از ملک شخص خارج می‌شود و بعد همین مقدار که از ملک شخص خارج بشود مانع تعلق زکات هست. ولی یک قسم دیگری در بحث هست آن صورتی که نذر به نحو معلَّق باشد. نذر کرده که اگر مریضم خوب شد مالم صدقه باشد نه ال صدقه بدهم.

شاگرد: قدر مطلق اگر علم به عدم رضایت متصدق علیه داشته باشد

استاد: آن کافی نیست. نه متصدق علیه باید علم به رضایت اصلاً باشد. رضایت متصدق علیه شرط است. ولی قبولش به عنوان یک امر انشائی شرط نیست. اگر حالا متصدق علیه نداشته باشد به نحو کلی هم چیز کند آن عرض کردیم از روایت استفاده می‌شود این امر واقع می‌شود.

شاگرد: تصدق کرده یا نکرده؟

استاد: خود همین صدقۀ به حمل شایع است. یعنی همین نذری که می‌کند، نذر مصداق صدقۀ به حمل شایع هست، به وسیلۀ نذر می‌تواند صدقه را محقق کند. البته شرایط نذر باید لله علیّ و اینجور چیزها را گفته باشد آن بحث دیگر است. با آن صحبت‌هایی که در مورد این که لله علی معتبر هست نیست آن بحث‌هایش گذشت.

ولی جایی که به نحو نذر مشروط باشد و شرطش حاصل باشد بگوید اگر مریضم خوب شد این مالم صدقه باشد، نه مالم را صدقه بدهم. آیا این صحیح هست یا صحیح نیست؟ اینجا یک بحثی هست که ممکن است ما بگوییم آن چیزی که از ادله تا حالا استفاده کردیم صدقه به نحو مطلق، به نحو غیر معلَّق، غیر مشروط هست. اما صدقۀ مشروط ما دلیلی بر صحتش پیدا نکردیم. این یک بیان. به نظرم بیان درستی هم هست، ما عموماتی در مورد این که صدقۀ مشروط را بخواهد تصحیح کند نداریم. ولی عمده‌اش، روی این بیان خیلی نمی‌خواهم تکیه کنم، یک بیان مهم‌تر هست که آن را می‌خواهم بحث کنیم. ممکن است بگوییم اصلاً از ادله استفاده می‌شود که صدقۀ مشروط باطل است به نحو شرط نتیجه. و آن ادله‌ای که گفته در حلف، حلف به صدقه صحیح نیست و باید حلف بالله باشد. یک نکته‌ای را من عرض بکنم، ما یک حلف به طلاق و عتاق و عتق و امثال اینها داریم، طرف قسم می‌خورد که اگر فلان کار را بکند مالم صدقه باشد، زنم مطلقه باشد، مملوکم آزاد باشد، به نحو شرط نتیجه. اینها را از روایات استفاده می‌شود که صحیح نیست. روایاتی ما داریم که عدم صحت این مدل که اصطلاحا به اینها حلف به صدقه می‌گویند. و روایات می‌گوید حلف باید به خدا باشد، حلف به صدقه و عتاق و غیر اینها صحیح نیست. حالا من بعضی از این روایاتش را می‌خوانم، البته توضیحاتی دارد می‌خواهم توضیحاتش را عرض کنم.

شاگرد: مخاطب در نذر شرط نتیجه را شما قبول نکردید.

استاد: شرط نتیجه را قبول کردیم به نحو این که صدقه باشد گفتیم از روایات استفاده می‌شود می‌شود این را قبول کرد، پذیرفتیم. به طور مطلق اگر باشد بگوید این مال من، این مال خاص، نه مال کلی، این مال خاص من صدقه باشد از بعضی روایات استفاده کردیم که صحیح است، برمی‌گردم دوباره همین بحث را روایاتش را می‌خوانم، چون روایات از جهاتی نیاز به توضیحاتی دارد آن روایتی که در این زمینه بود دوباره برمی‌گردیم، چون بحث بعدی بعضی از این روایات را دوباره بخوانیم، برمی‌گردیم در مورد این صحبت می‌کنیم. روایات متعددی داریم این مطلب که حلف باید بالله باشد. و حلف به غیر الله صحیح نیست. در بعضی از این روایت‌ها یک ضمائمی هم هست، دو باب در این مورد در جامع الاحادیث هست، یک باب، بابی هست که، جامع الاحادیث، جلد ۲۴، صفحۀ ۵۲۹، یک باب هست، باب أنّ الیمین لا تنعقد بغیر الله و اسمائه الخاصه بحکم الحلف بغیره. این یک سری روایات هست. حالا من روایت این باب هم با توجه به روایت‌های باب بعدی قابل استناد در بحث ما هست ولی حالا من عمدتاً روایت‌های باب بعدی را می‌خوانم که حلف بغیر الله را توضیح می‌دهد و مرتبط می‌کند با بحث ما. یکی هم باب، صفحۀ ۵۴۳، باب أنّه لا تنعقد الیمین بالطلاق و العتاق و الصدقة. این حالا بعضی روایت‌هایش را می‌خوانم. صحیحۀ حلبی، کل یمینٍ لا یراد بها وجه الله تعالی فی طلاق او عتقٍ فلیس بشیءٍ. فی طلاق او عتقٍ، یمین به طلاق یا یمین به عتق اینجور بوده نفس معلّق، حالا من توضیحاتی دارد در ادامه‌اش توضیحش را می‌دهم. مثلاً می‌گوید که اگر فلان کار را انجام دادم زنم مطلقه باشد، فلان کار را انجام دادم آن عبدم آزاد باشد. به این می‌گویند یمین به اعتاق. حلف خودش یعنی همین. حلف یعنی انسان برای این که یک کاری را، حالا باشد بگذارید توضیحش را بعداً بدهم. فی طلاق او عتق در این روایت دارد. در روایت دیگر حلبی که عبید الله علی الحلبی نقل کرده، کل یمین لا یراد بها وجه الله عز و جل فلیس بشیءٍ فی طلاق و لا غیره. این نقل کافی و تهذیبین این شکلی است ولی در بعضی نقل‌ها فی کلامٍ او عتق هست. این روایت هم صحیح السند است.

یک روایت دیگری هم هست روایت منصور بن حازم که آن هم صحیح السند است.

«قال قال لى أبو عبداللّٰه عليه السلام أما سمعت بطارق؟ انّ طارقاً كان نخّاساً بالمدينة، فأتى أبا جعفر عليه السلام فقال: يا أبا جعفر إنّى هالك إنّى حلفت بالطّلاق و العتاق و النّذور»»

در مورد حلفتُ بالنذور صحبت می‌کنیم که مراد چی است.

«فقال له: يا طارق، إنّ هٰذه من خطوات الشّيطان.»

این یمین به طلاق چی است؟ این خودش یک بحثی بوده در میان، دو تا روایت دیگر هم بخوانم که این دو تا روایت در خصوص بحث صدقه است، حالا اینها یک مقدار عام است، طلاق او غیره دارد، یک روایت دیگر ۳۶۲۸۲، این هم صحیحۀ سماعة.

«سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ تَصَدَّقَتْ بِمَالِهَا عَلَى الْمَسَاكِينِ إِنْ خَرَجَتْ مَعَ زَوْجِهَا»

یعنی گفته اگر همراه زوجش خارج بشود مال من صدقه باشد، تصدّقت یعنی همین الآن تصدَّقت، به نحو مشروط. نه این که ان خرجت مع زوجها فلله علیّ یعنی تصدَّق. خود تصدَّقت، این صدقه داده به مالش علی المساکین ان خرجت مع زوجها. یعنی یک صدقۀ مشروط به خروج کرده. شبیه واجب معلق است. انشاء فعلی است مُنشأ آینده است. انشاء می‌کند صدقه بودن مال را، ان خرجت مع زوجها. این خودش تصدّقت بمالها علی المساکین هست.

«ثُمَّ خَرَجَتْ مَعَهُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْ‌ءٌ.» این صدقه صحیح نیست و واقع نمی‌شود.

روایت دیگر ۳۶۱۷۶. این روایت دیگر یک مورد خاصی هست و آن مورد خاص دلیل بر مطلب ما نیست ولی برای توضیح این صدقۀ این مدلی را می‌خواهم روایت را بخوانم.

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ إِنِ اشْتَرَيْتُ فُلَانَةَ أَوْ فُلَاناً فَهُوَ حُرٌّ وَ إِنِ اشْتَرَيْتُ هَذَا الثَّوْبَ فَهُوَ فِي الْمَسَاكِينِ وَ إِنْ نَكَحْتُ فُلَانَةَ فَهِيَ طَالِقٌ»

این یک نوع حلف به عتق و حلف به صدقه و حلف به طلاق هست. سنی‌ها این را نافذ می‌دانند می‌گویند به خصوص در مورد حلف به طلاق و عتق شاید اختلافی نباشد در میان اهل تسنن که نافذ است. در مورد حلف به غیر و اینها نفوذ دارد یا نه مورد بحث است. ولی حلف به طلاق و عتق را کأنّ مسلم است که صحیح است. ولو به این نحو، این یک نحو خاص دارد که هنوز طرف را مالک نشده، می‌گوید اگر مالک بشوم حر باشد. هنوز ازدواج نکرده، اگر ازدواج کنم مطلقه باشد. هنوز به ملکیتش در نیامده مال. می‌گوید اگر به ملکیت من در بیاید صدقۀ فی الله باشد، فهو فی المساکین.

این روایت می‌گوید: «قَالَ لَيْسَ ذَلِكَ كُلُّهُ بِشَيْ‌ءٍ لَا يُطَلَّقُ إِلَّا مَا يُمْلَكُ وَ لَا يُصَّدَّقُ إِلَّا بِمَا يُمْلَكُ وَ لَا يُعْتَقُ إِلَّا مَا يُمْلَكُ.»

خلاصه در صدقه شرط هست مالکیت در عتق شرط هست مالکیت، در عتق شرط هست مالکیت، و طلاق شرط هست مالکیت. این به بحث ما مربوط نیست ولی خواستم مفهوم این شیءها یک مقدار روشن بشود.

شاگرد: یعنی چی؟ یعنی اگر به نکاحم در آمد طالق باشد؟

استاد: آره؟

شاگرد: که چی؟

استاد: که می‌خواهد هیچ وقت با او ازدواج نکند. اینها می‌گویند به محض ازدواج مطلقه می‌شود.

شاگرد: چه بسا بحث حلف یک خصوصیتی داشته باشد ولی وقتی این بحث دارد بیرون می‌آید از صدقۀ مشروط

استاد: این شرط خاصی هست این شرط این صدقه قبل از مالکیت را می‌گوید به این نحو نمی‌شود کرد بحث ما این هست که مالک است ولی می‌گوید این چیزی که الآن مالک هستم اگر بچه‌ام خوب شد این صدقه باشد. این آیا صحیح هست یا صحیح نیست؟ برای این که این روایات یک مقدار معنایش روشن بشود در مغنی ابن قدامه یک بحثی دارد در مورد تفسیر حلف به طلاق. اصلاً حلف به طلاق چی است؟ این روایات حلف به طلاق را می‌گوید صحیح نیست. باید حلف بالله باشد، حلف به طلاق و حلف، یک وقتی فهمیدیم، حلف به صدقه هم معنایش روشن می‌شود. چون نکته‌هایی که در آن بحث هست طلاق درش خصوصیت ندارد، مفهوم حلف را می‌خواهند روشن کنند. این که هی من سعی می‌کردم، می‌خواستم اوّل این بحث روشن بشود، این عبارت مغنی ابن قدامه را بخوانم بعد. در مغنی ابن قدامه، جلد ۸، صفحۀ ۳۳۵. اختلف اصحابنا فی الحلف بالطلاق. اصحابنا یعنی حنبلیه، ابن قدامه حنبلی است. ولی مطالبی که دارد با نگاه سایر فرق هم هست، اصل این عبارت برای فرق دیگر است.

اختلف اصحابنا فی الحلف بالطلاق فقال القاضی فی الجامع و ابو الخطاب هو تعلیقه علی شرط ای شرطٍ.

حلف به طلاق یعنی این که شرط بگذارد. می‌گوید اگر فلان حادثه اتفاق افتاد زنم مطلقه باشد. این حلف به طلاق است. اگر این تفسیر برای حلف به طلاق باشد حلف به صدقه هم یعنی این که معلّق کردن صدقه، اگر فلان حادثه اتفاق افتاد مال من صدقه باشد. طبق این تفسیر مثلاً حلف به صدقه این هست، و بنابراین روایاتی که می‌گوید که حلف به صدقه صحیح نیست طبق این تفسیر دقیقاً نفی این می‌کند که ما به نحو شرط نتیجۀ معلق بر شیء، اصلاً این خودش می‌شود مصداق حلف به صدقه.

اختلف اصحابنا فی الحلف بالطلاق فقال القاضی فی الجامع و ابو الخطاب هو تعلیقه علی شرط ای شرطٍ کان الا قوله اذا شئتِ فانت طالق و النحو فانه تملیک.

اذا شئت فانت طالق اختیار طلاق را به زنش واگذار کرده. این حلف به طلاق نیست. و اذا حضت فانت طالق فانه طلاق بدعة. در طلاق یک طلاق بدعت داریم یک طلاق سنت داریم. طلاق بدعت این است که در حال حیض زن مطلقه بشود، طلاق سنت این هست که در حال طهارت طلاق واقع بشود. طبق نظر شیعه طلاق بدعت واقع نمی‌شود ولی طبق نظر اهل سنت طلاق بدعت حرام هست ولی واقع می‌شود.

و اذا حضت فانت طالق فانه طلاق بدعة و اذا طهرت فانت طالق فانه طلاق سنة و هذا قول ابی حنیفه لان ذلک یسمّیٰ حلفا عرفا فیتعلق الحکم به کما لو قال ان دخلت دار فانت طالق لان فی الشرط مع ان القسم من حیث کونه جملة غیر المستقلة دون الجواب.

اینها استدلالات قیاسی هست، می‌گوید این شبیه آن است پس حکم آن را دارد. فاشبه قوله الله و بالله و تالله.

این یک قول.

و قال القاضی فی المجرد هو تعلیقه علی شرطٍ یقصد به الحص علی الفعل او المنع عنه. تعلیق بر، برای این که برای یک کاری حص بکند یا منع از کاری بکند این، کقوله ان دخلت الدار فانت طالق، یا ان دخلتُ دار، حالا آنش مهم نیست، حص برای این که خودش وارد خانه نشود یا زنش مثلاً وارد دار نشود، و این دخلتِ باید باشد که چون ادامه‌اش عبارتش. و ان لم تدخلی فانت طالق. او علی تصدیر خبره مثل قوله انت طالق و قد قدم زیدٌ او لم یقدم، یا مثلاً ان قدم زیدٌ. فاما التعلیق علی غیر ذلک کقوله انت طالق ان طلعت الشمس او قدم الحاج او لم یقدم السلطان فهو شرط محض لیس بحلفٍ. یعنی محل اختلاف اینجاست. آنجایی که آن معلَّقٌ علیه فعلی از افعالی نیست که من می‌خواهم آن فعل واقع بشود یا آن فعل ترک بشود. مثل همین مثال‌های ما. اگر بچه‌ام خوب شد آن صدقه باشد. این اگر بچه‌ام خوب شد مالم صدقه باشد طبق تفسیر ابو حنیفه حلف به صدقه است. طبق تفسیر این که می‌گوید قول شافعی است، این قول بعد ادامه‌اش ذکر می‌کند که این قول شافعی است.

فهو شرط محض لیس بحلف لان حقیقة الحلف القسم انما سُمّی تعلیق الطلاق علی شرط حلف تجوزا لمشارکة الحلف فی المعنی المشهور هو حصّ او المنع او تأکید الخبر نحوه قوله و الله لافعلنّ او لا افعل او لقد فعلت او لم افعل و ما لم یوجد فی هذا المعنی لا یصح تسمیته حلفا و هذا مذهب الشافعی.

طبق مذهب شافعی این حلف به طلاق تلقی نمی‌شود. ولی طبق ابو حنیفه حلف به طلاق همین که بگوید، اگر بچه‌ام خوب شد این مطلقه باشد. ما ممکن است بگوییم از همین‌هایی که حلف به صدقه، در روایات استفاده می‌شود که حلف به صدقه صحیح نیست. باید حلف فی الله باشد. پس همین که من ولو می‌گویم اگر بچه‌ام خوب شد این مال من صدقه باشد طبق نظر ابی حنیفه مصداق حلف به صدقه هست و بنابراین از روایات می‌گوییم استفاده می‌شود که باطل است. بنابراین اختلاف نقلی که وجود دارد.

یک عبارت دیگری اینجا بخوانم که این حالا در مورد حلف به طلاق بود، یک عبارت دیگر در خصوص صدقه.

شاگرد: اهل سنت شرط نمی‌دانند که بالله و تالله اینها گفتن

استاد: نه آنها را لازم نمی‌دانند.

شاگرد: کلا فرق دارد حلف ما با آنها

استاد: خیلی فرق دارد

شاگرد: اینها از حلف کأن جملۀ شرطیه‌ای را قصد کردند

استاد: حلف اصلاً یعنی این. حلف یعنی لله اصلاً حلف این که در روایات ما هم حلف به کار می‌رود به معنای عام است ولی حلف صحیح عندنا حلفی است که لله و تالله و بالله در آن باشد.

جلد ۱۱ مغنی ابن قدامه صفحۀ ۱۹۵، دقیقاً وارد همین بحث صدقه شده. می‌گوید که اقسام قسم را ذکر می‌کند، یکی از صدقه‌هایش صدقۀ به این که تصدّق بملکه، این یک نوع از صدقه‌ها هست. که صدقۀ تصدّق بملکه او بالحج. بعد شرحش این است، و جملته انه اذا اخرج النذر مخرج الیمین بأن یمنع نفسه او غیره به شیئا او یحص به علی شیءٍ مثل أن یحول ان کلّمتُ زیداً فلله علیّ الحج او صدقة مالی او صوم سنة فهذا یمینٌ حکمه أنّه مخیر بین الوفاء بما حلف علیه فلا یلزم شیء و بین أن یحنف فتخیر.

حالا این تعبیر می‌کند فلله علیّ الحج. فلله علیّ تعبیر کرده، غیر از مورد بحث ما هست. بحث ما این هست لله علیّ ندارد. این بحث به بحث ما مربوط نیست.

همان اصل بحث قبلی که عرض کردم آن این هست که بنابر نظر ابو حنیفه حلف به صدقه یعنی صدقۀ مشروط بر شیء. مثل حلف به طلاق و امثال اینها. ممکن است ما بگوییم این که روایات ما گفته حلف باید بالله باشد، خصوصاً در زمان امام صادق و امثال اینها هست این در مقام نفی این حرف‌هایی هست که اینها زدند. همین که ابو حنیفه این را حلف می‌داند کافی هست برای این که روایات ما که در مقام ردش هستند حلف به صدقه لازم نیست معنای صدقۀ واقعی باشد. ابو حنیفه حنف به صدقه را این معانی می‌کند. بنابراین روایاتی که می‌گوید حلف به صدقه درست نیست. این روایاتی که خواندم، البته ابو حنیفه در زمان امام صادق بوده و شخص معروف و شناخته شده‌ای بوده که فقیه کوفه بوده، فقیه عراقیون بوده، و این روایات ما در واقع نفی فتوای ابو حنیفه می‌کند، طبق نظر ابو حنیفه اگر بچه‌ام خوب شد مالم صدقه هست حلف به صدقه است و همین روایات می‌گوید نباید باشد. بحث اثبات صحت قول ابو حنیفه و اینها نیست، همین که ابو حنیفه به این قول قائل هست کافی هست برای این که این روایات ما که نفی آنها را می‌کند ازش این مطلب فهمیده. یک روایت دیگری هم اینجا بخوانم این خوب است.

روایت: «صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: حَمَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْحَمْلَةَ الثَّانِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ بِهَا فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْهَاشِمِيَّةِ مَدِينَةِ أَبِي جَعْفَرٍ»

این که امام صادق این که می‌گوید به کوفه، «حَمَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْحَمْلَةَ الثَّانِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ» من تصور می‌کنم امام صادق علیه السلام یک مدتی در حیره، امام صادق علیه السلام یک مدتی حیره به نحو شبه تبعید بودند، یعنی به دستور حکومت در حیره بودند. حیره نزدیک کوفه است. قبل از این که بغداد ساخته بشود پایتخت موقت حکومت عباسی هاشمیه بوده. هاشمیه نزدیک کوفه هست و حیره و اینها در آن منطقه هست. در واقع امام صادق علیه السلام را از مدینه به حیره، ابو جعفر منصور می‌آورد برای این که نزدیک‌تر باشد که امام صادق آن زمان در کوفه ساکن بودند، یا حیره ساکن بودند. اینها فکر می‌کنم این «الْحَمْلَةَ الثَّانِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ» مراد همان جایی که، حیره در واقع یکی از توابع کوفه است. که در همین زمان هم هست که قبر حضرت امیر را امام صادق علیه السلام آشکار می‌کنند، یکی از کسانی که قبر حضرت امیر را هم به او نشان می‌دهند همین صفوان جمال است. از چیزهایی که خیلی مهم است و من ندیدم بحث روشنی در موردش بشود این که چه مدت امام صادق در حیره بودند، مدتش از کی بوده، تا کی بوده، زمانش را. بعضی‌ها دیدم مثلاً ۵ سال، ۱۰ سال از این چیزها، ولی استدلالات و برهان‌ها و شواهد تاریخی برای روشن شدن این که از کی تا کی بوده امثال اینها، نیازمند به یک کار جدی هست. حالا این در پرانتز.

می‌گوید: «حَمَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْحَمْلَةَ الثَّانِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ بِهَا فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْهَاشِمِيَّةِ مَدِينَةِ أَبِي جَعْفَرٍ»

بغداد از این که تأسیس می‌شود عنوان مدینة ابی جعفر به بغداد اطلاق می‌شده. اینجا در مورد هاشمیه مدینة ابی جعفر گفته بوده این موقتی است. یک زمان هاشمیه را مدینة ابی جعفر می‌گفتند، چون پایتخت منصور، ابی جعفر مراد منصور هست، هاشمیه بوده، بعد بغداد را می‌سازد مدینة ابی جعفر عنوان بغداد می‌شود. البته بعد از یک مدت بعد کلمۀ بغداد تثبیت می‌شود و نام بغداد بغداد می‌شود.

شاگرد: مدینة السلام

استاد: مدینة السلام نام رسمی به آن معنایی، ولو اسم حکومتی بوده، ولی تثبیت نمی‌شود. آن چیزی که بیشتر در استعمالات به کار می‌بردند مدینة ابی جعفر بوده و بغداد بوده که بعداً دیگر بغداد جا می‌افتد، اصلاً بقیه نام‌ها را کنار می‌گذارند.

حالا به تناسب، ایام شهادت حضرت زهرا هم هست این داستان را هم نقل کنم جالب است. در مروج الذهب کلمۀ مدینة ابی جعفر را شما بزنید این می‌آید در مروج الذهب. در مروج الذهب در شرح حال یک بنده خدایی که یکی از حاکمان، جریانات جالبی که در دورۀ او اتفاق افتاده را ذکر می‌کند، این داستان را نقل می‌کند. می‌گوید موقعی که این امیر بغداد بوده، یک موقعی در خواب می‌بیند، به نظرم پیغمبر را خواب می‌بیند. که حضرت فرمودند که اطلق القاتل. می‌گوید دو نفر در بغداد زندانبان بودند و سراغشان رفتم و گفتم شما پروندۀ قتل دارید، یکی‌شان گفت نه، یکی‌شان گفت آره پروندۀ قتل دارم که خیلی پروندۀ آشکاری هم هست و مطلب واضح است، یکی را گرفتیم. چون شبیه این را بعضی‌های دیگر در داستان دیگر نقل کردند آن حضرت زهرا بود من خواستم این دو تا را ببینم با همدیگر، آن در ذهنم آمد پیغمبر بود آن که یادم هست، تکرار هم می‌شود، چند بار خواب می‌بیند؟

می‌گوید و من طریف اخباره و المستحسن مما کان فی ایامه و سیره ببغداد ما حدث به عنه. در مورد یک امیر بغداد هست، ما حدث به عنه موسی بن صالح بن شیخ بن امیره، شایخ شیخ مصحف سیف باشد، سیف بن امیرة الاسدی انه رئی فی منابه کأن النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول له اطلق القاتل فرتا لذلک راعاً عظیما و نظرا فی الکتب الواردة لاصحاب ؟؟؟ فلم یجد فیها ذکر قاتل فامر باحذار السندی و عباس.

این دو تا زندانبان‌ها هستند. فسألهما هل رفع الیهما احد الدعی علیه بالقتل فقال له العباس نعم و قد کتبنا بخبره فاعاد النظر فوجد الکتاب فی اضعاف الغرافیس و اذا الرجل قد شهد علیه بالقتل و اقر به. هم شهود قتل دارد هم خودش اقرار کرده، دیگر قضیه خیلی واضح بود. فامر اسحاق باحضاره فلما دخل علیه و رئی ما به من الارتیاع قال له. دید خیلی می‌لرزد، قال له ان صدقتنی اطلقتک فاقتدع یخبره بخبره و ذکر انه کان و عدة من اصحابه یرتکب کل عظیمة و یستحلون کل محرم. خلاصه می‌گوید این بنده خدایی که پروندۀ قتل داشت می‌گوید یک گروهی هستند و ما یک گروه الواتی بودیم که هر گناهی را مرتکب می‌شدیم. محلمان هم، و کان اجتماعهم فی منزل بمدینة ابی جعفر المنصور. مدینة ابی جعفر المنصور یعنی بغداد. آن موقع هنوز بغداد اینقدر جای آبادی هنوز نبوده، این بود که یک قدری محلات تنها وجود داشته که می‌توانستند هر کاری دلشان بخواهد بکنند. یأتکفون فیه علی کل بلیةٍ فلما کان فی هذا الیوم، آن روز قتل جائتهم عجوزٌ کانت تختلف الیهم للفساد. یک خلاصه پیرزن دلاله‌ای که مورد برایشان می‌آورده آن بوده. و معها جاریة بارئة الجمال. یک دختر بسیار زیبایی. می‌گوید دختر فلما توسطة الجاریة الدار سرخت سرخة، می‌گوید فقادرت الیها من بین اصحابه فادخلتها بیتاً و سکنت روئها و سألتها عن قصتها فقال الله الله فیَّ فان هذه العجوز خدعتنی و اعلمتنی ان فی خزانتها حقا لم یر مثلا. خلاصه گفتش که در خزینۀ من یک جواهری هست خیلی جواهر فوق العاده‌ای هست برویم نشانت می‌دهم. فاجهورفنی الی نظر الی ما فیه فخرجت معها واثقة بقولها. آمدیم جواهر ببینیم. فهجمت بی علیکم. خلاصه این را چیز کرد و آورد سراغ شما. تازه فهمیدیم که داستان این است که ما را زندانی کردند. می‌گوید و جدی رسول الله و امی فاطمه و ابی الحسن بن علی فافحظوهم فیَّ قال الرجل فضمنت خلاصها. گفتم من تو را آزادت می‌کنم و خرجت الی اصحابی فحرفتهم بذلک فکأنّی اقریتهم بها. این را که به اینها گفتم اینها مثل سگی که هار شده باشند این شکلی شد. و قالوا لما قضیت حاجتک منها اردت صرفها عنا. تو کار خودت را کردی حالا. و بادروا الیها و قمت دونها امنئه عنها فتساقم الامر بیننا الی ان نالدن جراهم. می‌گوید دعوایمان شد و اینها من را مجروح کردند، فامرت الی اشدهم کان فی امرها و اکلبهم علی هتکها فقتلت و لم ازل امن عنها الی ان خلصتها سالمة. خلاصه آن گنده لات این جریان را کشتم و اینقدر ازش دفاع کردم تا این که سالم آن را خلاصش کردم. و تلخص فی الجاریة آمنة مما خافته علی نفسها فاخرجتها من الدار فسمعتها تقول سترک الله کما سترتنی و کان لک کما کنت لی. خلاصه خدا همچنان که حرمت من را حفظ کردی خدا هم حرمتت را حفظ کند و خدا با تو باشد کما کنت لی. و سمع الجیران الزجة. این سر و صداهایی که بود. فتبادروا الینا و سکین فی یدی و الرجل یتشهد فی دمه. آن جنازۀ آن که داشت در خونش می‌غلتید دیدند. فرفعت علی هذه الحالة. در همین حال من را دستگیر کردند. یکی از معانی رفع به معنای دستگیر شدن است، اینجا رفع به معنای دستگیر شدن است. فرفعت علی هذه الحالة. فقال له اسحاق قد عرفت لک ما کان فی حفظ لک للمرأة و وهبتک لله و رسوله. خلاصه به خاطر خدا و پیغمبر تو را آزاد کردم. قال فوهب بمن وهبتنی له لا عاودت معصیة و لا دخلت فی ریبة حتی القی الله. قسم به کسی که به خاطر او من را به او بخشیدی، یعنی پیغمبر ظاهراً لا عاودت معصیة و لا دخلت فی ریبة حتی القی الله. دیگر گرد معصیت. فاخبره اسحاق بالرؤیا. این را که گفت، گفتش اسحاق گفت که داستان چی است. التی وقاها و ان الله لم یضیع له ذلک و عرض علیه برا واسعا فابی قبول شیء من ذلک. خلاصه هر چی خواست بهش بدهد او هم قبول نکرد.

ان شاء الله ادامۀ بحث برای بعد از تعطیلات باشد.

خلاصۀ کلام این هست که تقریب بحث این هست که این، ما ممکن است بگوییم که صدقۀ معلق حلف به صدقه است. و از روایات استفاده می‌شود که حلف به صدقه نافذ نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان